

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته:

عرض کردیم که مرحوم نائینی در این تنبیه سوم فرمودند که در آنجایی که دو واجب متزاحم بایکدیگر باشند و هر دو مضیق باشند بلا اشکال داخل در بحث ترتب هست و ترتب در چنین موردی جریان دارد اما در آنجایی که احد الواجبین موسع است مثل صلاة و واجب دیگر مضیق است مثل ازاله نجاست یا وجوب ادای دین اینجا آیا این داخل در نزاع در ترتب هست یا خیر فرمودند روی مبنای مشهور که ما شرطیت قدرت را از باب حکم عقل به قبح تکلیف عاجز بدانیم در اینجا باز ترتب معنا ندارد اما روی مبنای خود ما که شرطیت قدرت را از راه اقتضای خطاب استفاده می کنیم اینجا مساله ترتب مطرح می شود که این را در بحث دیروز توضیح دادیم.

در اینجا مجموعاً واجبین متزاحمین سه صورت دارد: یا هر دو مضیق هستند مثل انقاز غریقین که عنوان مضیق را دارند هر دو و عرض کردم مضیق در اینجا اعم از آن مضیق مورد اصطلاح است در این فرض همه قائل هستند به این که ما می توانیم قول به ترتب را در اینجا جاری کنیم و بگوییم اگر دوتا واجب هر دو مضیق بودند و یکی اهم از دیگری بود مهم دارای امر هست در فرض عصیان اهم. در مضیقین بلا اشکال نزاع ترتب جریان دارد این يك مورد.

مورد دوم اگر ما دو واجب داشته باشیم این دو واجب هر دو موسع باشند در اینجا بلا اشکال بحث ترتب جریان ندارد برای این که در واجبین موسعین اصلاً از کبرای بحث تزاحم خارج است دوتا واجب که وقت هر کدام هم موسع است؛

مثلاً مثل نماز یومیة و نماز آیات مثلاً اگر شخصی هم برای او نماز یومیة واجب است هم نماز آیات يك ساعت، دو ساعت هم وقت دارد، در اینجا یکی که واجبین هر دو موسعین هستند این بلا اشکال از کبرای تزاحم خارج است یعنی ما نمی توانیم بگوییم اینها عنوان متزاحمین را دارند.

خوب هر دو موسع هستند فرق نمی کند هر کدام را اول آوردیم دیگری را بعد بیاوریم. با آمدن هر کدام دیگری هم تفویض نمی شود لذا بحث تزاحم نیست و مکلف هم قدرت بر امتثال هر دو را دارد. پس آن مضیقین بلا اشکال داخل در بحث تزاحم و بحث ترتب است موسعین هم بلا اشکال خارج از بحث تزاحم و بحث ترتب است.

آنی که محل نزاع است این است که اگر احد الواجبین مضیق بود مثل وجوب اداء دین که يك واجب فوری و مضیق است یا وجوب ازاله نجاست از مسجد که این هم مضیق و فوری است و واجب دیگر ما موسع باشد مثل صلاه در اینکه این آیا داخل در نزاع در باب ترتب هست یا نه؟ این محل بحث و محل کلام است.

فرمایش مرحوم نائینی:

خوب در این فرض سوم شما فرمایش مرحوم نائینی را ملاحظه کردید و ما بیان کردیم نظر شریف ایشان را هم بر طبق آنچه که در کتاب اجود التقریرات آمده و هم بر طبق آنچه که در کتاب فوائد الاصول آمده، در هر دوی این کتابها مرحوم نائینی می

فرماید: روی مبنای مشهور این مورد یعنی اینجا یکی که واجب مضیق است و دیگری موسع این نزاع ترتب در اینجا اصلاً جریان ندارد.

مبنای مشهور این است که قدرت شرطیت دارد برای تکلیف از باب حکم عقل به قبح تکلیف عاجز عقل می گوید تکلیف عاجز قبیح است. این فرد از نماز که مزاحم با ازاله نجاست است خودش که مأمور به نیست مأمور به آن طبیعت و قدر جامع است و گفتیم قدر جامع بین مقدر و غیر مقدور، مقدور است این دو. حالا اگر آمد ازاله نجاست نکرد آمد آن فردی را که مقدور او نیست شرعاً آمد انجام داد.

مشهور می گویند خوب این فرد چون به داعی امتثال همان طبیعت هست لذا می شود مصداق برای امتثال با همین فرد امتثال محقق شده و ما دیگر نیازی به امر ترتبی نداریم. ما زمانی به ترتب پناه می بریم که بوسیله ترتب بخواهیم برای این مهم امر درست کنیم اصلاً از اولی که ما بحث ترتب را مطرح کردیم می گفتیم ترتب یعنی اینکه دو تا واجب یک واجب امرش بشود مطلق یکی بشود.

مشروط آنی که مشروط است، مشروط به عصیان دیگری است. از راه ترتب ما بر آن فعل مهم که عنوان مترتب را دارد، فعل اهم می شود مرتب علیه فعل مهم می شود مترتب. می خواستیم برای مترتب امر درست کنیم. خوب نائینی می فرماید روی نظریه مشهور او نیازی به امر ندارد در ما نحن فیه واجب موسع این شخص می آید به عنوان و به داعی امتثال طبیعت این فرد اول که مزاحم با ازاله است می آورد نمازش هم صحیح است دیگر نیازی به امر ترتبی وجود ندارد؛ اما فرمودند روی مبنای خود ما قائل هستیم به اینکه خود خطاب اقتضا دارد شرطیت قدرت را یعنی وقتی مولا می خواهد بعث کند، این بعث خودش این اقتضا را دارد که مخاطب باید امکان انبعاث در او باشد و این در جایی است که قدرت داشته باشد روی این مبنا خود این خطاب مقید به حصه مقدوره است یعنی وقتی مولا می گوید صلّ یعنی صلّ آن نمازی را که تو قدرت بر او داری. و این فرد از نماز که مزاحم با ازاله نجاست است چون قدرت ندارد بر او یعنی قدرت شرعی ندارد همین مزاحمت سبب می شود که این قدرت شرعی نداشته باشد از اول این فرد از دائره مأمور به خارج است.

روی مبنای مشهور چون این فرد به عنوان یک فرد برای آن طبیعت است و آن طبیعت خودش مقید به حصه مقدوره نشده لذا این فرد می تواند فرد برای مأمور به باشد اما روی نظریه نائینی که می گوید قدرت را ما از اقتضای خطاب می فهمیم روی فرمایش ایشان هر خطابی مقید به قدرت است هر خطابی مقید به حصه مقدوره است روی نظریه نائینی اگر یک طبیعتی صد تا فرد داشته باشد چون مقید به حصه مقدوره است از اول این طبیعت شامل آن فرد غیر مقدور نیست. خوب حالا که شاملش نیست اگر بخواهیم بگوییم آن فرد مزاحم اگر آن نمازی که مزاحم با ازاله است آورد بخواهد صحیح باشد باید از یک راهی امر برایش درست بکنیم چه راهی وجود دارد؟ ترتب.

این فرمایش مرحوم نائینی بود منتهی همانطوری که قبلاً فرموده بودند این فرد مزاحم از اطلاق این مأمور به خارج است یعنی وقتی مولا می گوید صلّ این صلّ اطلاق دارد. اطلاق همه افراد را می گیرد این فرد مزاحم با ازاله از اطلاق این مأمور به و این صلاه خارج می شود، حالا که از اطلاق خارج شد ما اگر بخواهیم برای این فرد امر درست کنیم این راهی نداریم غیر از مساله ترتب در هر دو کتاب مرحوم نائینی به همین مقدار اکتفا فرمودند.

بیان مرحوم خوئی:

اما در کتاب محاضرات مرحوم آقای خوئی (قدس سره) در جلد سوم محاضرات در صفحه 182 ایشان آمدند بحث را مبتنی بر یک مطلب دیگر کردند. فرمودند این نظریه استاد ما که در اینجا که یک واجب مضیق است یک واجب موسع است و آن فرد مزاحم از اطلاق واجب موسع خارج است فرمودند این نظریه استاد ما مبتنی است بر آن مبنایی که خود ایشان در باب تقابل بین اطلاق و تقیید دارند ما هم تا حالا در این بحثهای مختلف به این بحث اشاره کردیم، بحث مفصلش هم در اطلاق و تقیید می آید و در اصول الفقه هم شما این را ملاحظه فرمودید.

چه نسبتی بین اطلاق و تقیید وجود دارد؟ آیا تقابل بین اینها تقابل عدم و ملکه است؟ بگوئیم اطلاق در موردی است که شأنیست و صلاحیت تقیید باشد که در نتیجه تقیید می شود ملکه اطلاق می شود عدم آن ملکه، اگر آمدم این حرف را زدم و گفتیم تقابل بین اینها تقابل عدم و ملکه است؛ در عدم و ملکه «اذا استحال الملکه استحال عدم ملکه». اذا استحاله التقیید استحال الاطلاق اگر تقیید محال شد اطلاق هم محال می شود.

مثل اینکه می گوئیم در این دیوار شأنیست بینایی محال است پس عمی هم در مورد این هم می شود محال. نائینی قائل به این است که تقابل تقابل عدم و ملکه است. حالا که تقابل تقابل عدم و ملکه است. می فرماید که اینجا این فرد این صلاتی که الان مولا مورد امر قرار می دهد به عنوان واجب موسع از آن طرف ازاله ی نجاست هم به عنوان واجب مضیق قرار می دهد.

در اینجا تقیید محال است. تقیید به چی محال است؟ یعنی مولا از اول بیاید این واجب موسع را مقید کند به خصوص این فرد مزاحم بگوید این صلاه این فرد مزاحم با ازاله را من می خواهم شما بیاورید این محال است. چون قدرت بر او ندارد. حالا که نسبت به این فرد مزاحم و تقیید نسبت به او محال است پس اطلاق نسبت به او هم محال است یعنی اطلاق صلاه شامل این فرد نمی شود حالا که نشد بگوئیم آقا این فرد امر ندارد اگر شما بخواهید این فرد را انجام بدهید به عنوان عبادی این فرد از نماز را به عنوان عبادت بخواهید انجام بدهید باید امر برایش درست کنید و امر راهی ندارید جزء از راه ترتب وارد بشوید. این را عرض کردم که مرحوم آقای خوئی در کتاب محاضرات این بیان را در آنجا عنوان فرمودند.

بعد آمدند فرمودند ما با استادمان نزاع داریم در مبنا ما قائل هستیم نسبت بین اطلاق و تقیید و تقابل بین اینها تقابل عدم و ملکه نیست. تقابل بین اینها تقابل چیست؟ تضاد است این مبانی را در ذهنتان بسپارید چون خیلی جاهای فقه و اصول مورد استفاده و مورد احتیاج است. در تقابل تضاد می فرماید که ما معتقدیم «اذا استحاله التقیید وجب الاطلاق اگر تقیید محال شد آن ضد دیگر باید باشد، اطلاق در اینجا ضروری می شود لذا میفرمایند ما اصلاً مبنا را قبول نداریم و در نتیجه این بحثی که ایشان در اینجا آمده مطرح فرموده چون مبتنی بر این نظریه است لذا اصلاً این نظریه ایشان و این بحث ایشان کنار می رود.

فرمایشات استاد محترم:

خوب حالا اینجا چند تا مطلب هست تا بحث برای شما و برای ما کاملاً روشن بشود يك بحث این است که خوب حالا اگر کسی از ما بپرسد بالاخره با قطع نظر از این بحثهای عمیق و این جدالها و اینها که يك نزاع این است که آیا شرطیت قدرت از باب حکم عقل است یا از باب اقتضاء خطاب است.

يك نزاع این است که آیا تقابل بین اطلاق و تقیید تقابل عدم و ملکه است یا تقابل تضاد است. بالاخره با قطع نظر از اینها این مورد یعنی اینجا می که ما دو تا واجب داریم. یکی مضیق یکی موسع آیا بحث ترتب اینجا جریان دارد یا نه؟

یعنی کسی که واجب مضیق را ترك کرد امر متعلق به واجب موسع اینجا عنوان ترتبی را پیدا می کند؟ یعنی بگوئیم واجب موسع امر دارد در صورتی که شما عصیان کرده باشید واجب مضیق را اما اگر عصیان نکنید واجب مضیق را این فرد از واجب موسع دارای امر نیست خوب اینجا برخی از بزرگان مثل مرحوم آقای خوئی و جمع دیگری فرمودند اینجا از نزاع و کبرای باب تزاحم خارج است اصلاً اینجا می که مکلف يك واجب مضیق متوجه به او هست يك واجب موسع متوجه به او هست خوب اول واجب مضیق را انجام بدهد بعد که واجب مضیقش تمام شد برود واجب موسع را انجام بدهد.

اینجا تزاحمی اصلاً وجود ندارد، تزاحم در جایی است که امکان جمع بین دو تا تکلیف در مقام امتثال نباشد. بگوئیم خوب حالا باید این را انجام بدهد حالا اگر این را انجام نداد از دستش رفت يك امری به نحو ترتبی متوجه آن واجب دیگر و آن عمل دیگر بشود. اما در اینجا می که هر دو عمل را مکلف قدرت دارد بیاورد امکان جمع برای او وجود دارد، اینجا اصلاً بحث تزاحم مطرح نیست.

تزام در جایی است که مکلف قدرت بر جمع بین این دو تکلیف را نداشته باشد. لذا فرمودند اصلاً این از بحث التزام و ترتب و اینها خارج است و مسأله خیلی روشن است. اما وقتی که دقت در مطلب می شود بالاخره در يك فرض التزام وجود دارد و آن این است که آن فرد از واجب موسع که التزام با این واجب مضیق است الان اول وقت است شخص وارد مسجد شد دید مسجد نجس است، امر به ازاله نجاست متوجه او هست امر به صلاه هم متوجه او است.

امر به ازاله مضیق است بلا فاصله باید مسجد را تطهیر کند امر به صلاه موسع است خوب این موسع اگر شما بگویید شامل این فرد اول وقت که التزام با ازاله است نمی شود خوب آنجا دیگر التزام نیست. اصلاً اول ازاله باید انجام بدهد ازاله که تمام شد تازه وقت نماز شروع می شود.

تزامی نیست اما اگر فرمودید که باید هم بفرمایید و می گویند و مرحوم نائینی هم روی همین بیان پیش آمده که این فرد اول از نماز هم مصداق برای طبیعت است مولا فرموده نماز بخوان، يك وقتی هم به صورت موسع برای او قرار داده آیا فرد اول وقت مصداق برای طبیعت صلاه هست یا نیست؟ آیا این فرد التزام با ازاله است یا نه؟ بله.

در این فرض اگر بخواهد نماز بخواند قدرت بر انجام ازاله ندارد. در این فرض اگر ازاله کند قدرت بر انجام نماز در اول وقت ندارد. همه دعواها اصلاً همین جا است، لذا نسبت به این فرد التزام واقع می شود و اینجا خوب باید همین بحث را مطرح کرد که اگر ما بگوییم ترتبی هستیم بگوییم حالا کسی اول وقت ازاله را انجام نداد آمد این فرد از نماز را خواند آیا این فرد امر ترتبی دارد یا ندارد؟ آیا نیاز به امر ترتبی دارد یا نیازی به امر ترتبی ندارد؟

بنابراین این فرمایش که ما بگوییم اصلاً آقا در اینجا چون امکان جمع است مکلف می تواند اول ازاله کند بعد برود سراغ نماز اصلاً اینجا بحث التزام وجود ندارد این خیلی امر بعیدی است واقعا انسان تعجب می کند که چطور در فرمایش مرحوم آقای خوئی مطلب آمده مانعی ندارد.

اصلاً آن اختیارات هم نه. اصلاً الان سوال این است این وسط وقت رفت تو مسجد دید مسجد نجس است الان در آن زمان اگر ایستاد نماز بخواند آن فرد از نماز با ازاله التزام هست یا نیست؟ اختیار هم مانعی ندارد. من می دانم اگر بروم تو این مسجد، مسجد نجس است، ازل النجاسه گریبان من را می گیرد آن هم مانعی ندارد، اما حالا رفت تو مسجد خبر هم نداشت دید الان مسجد نجس است الان هم می خواهد نماز بخواند ایستاد نماز خواند چون اصلاً بحث ترتب بر این است که اگر واجب اهم را ترك کرد و شروع کرد به عصیان واجب مهم خوب بعضی ها از راه ملاك بعضی ها از راههای دیگر يك راه هم برای تسریع عبادت از راه ترتب بود. بگوییم این فعل این فرد امر ترتبی دارد.

علی ای حال به ذهن می رسد که در اینجا التزام هست و ما نسبت به این فرد می توانیم بیایم بگوییم این فرد از نماز با ازاله التزام دارد مگر اینکه ایشان بیایند بفرمایند که اصلاً بحث در التزام در اصل تکلیف است یعنی مولا يك تکلیف کلی می کند بهنام «ازل النجاسه یا أدینك» يك تکلیف کلی دیگر هم دارد بنام صلاه، این دو تا در مقام امتثال در خارج بین این دو تا از نظر طبیعت هیچ التزامی وجود ندارد؛

یعنی شما قادر هستید بر ایجاد طبیعت اداء دین قادری بر ایجاد طبیعت صلاه هیچ التزامی هم نیست و بخواهند بفرمایند که اصلاً فرد امر ندارد امر به طبیعت تعلق پیدا کرده خوب اگر این را هم بخواهند بفرمایند باز از همان فرمایش خود نائینی جواب می دهیم بالاخره اطلاقش شامل این می شود یا نمی شود یعنی ما می پذیریم امر به صلاه و طبیعت صلاه تعلق دارد، درست، کاری به افراد خارجی ندارد. نمی آیم از اول بگوییم آقا امر به این فرد تعلق پیدا کرده یا به آن فرد به طبیعت تعلق پیدا کرده اما اطلاقش شامل هم اینها می شود.

همه این افراد می شوند هم مصداق طبیعت هم مصداق برای مامور به همین که مصداقیت حاصل شد کفایت در التزام می کند.

حالا دنباله مطلب، دو تا مطلب دیگر هست؛ یکی اینکه نائینی مساله شرطیت و قدرت را مطرح فرمود. دوم هم مرحوم آقای خوئی مساله تقابل بین اطلاق و تقييد که عرض کردیم اصلا تعجب این است نه در کتاب اجود التقريرات نه در کتاب فوائد الاصول بحثي از تقابل اطلاق و تقييد در اینجا مرحوم نائینی مطرح نکرده و این را آقای خوئی فرمودند؛ فرمودند این کلام مبتني بر این است ببینیم آیا این درست است یا نه؟